

تجلی الألوهية في الخلق للخلق

تجلی الوهیت در خلق برای خلق

الألوهية كالربوبية ([507](#))، فإذا كان معنى الرب هو المربي فالإله هو الذي يؤله إليه في سد النقص وتحصيل الكمال، وكما أن الرب يمكن أن يصدق على الأب بالنسبة لأبنائه فيقال رب الأسرة إذا كان المنظور من علاقته مع أبنائه هو وما يفيضه عليهم، كذا يمكن أن تصدق صفة الإله على الأب إذا كان المنظور من علاقة أبنائه به هم وما يطلبونه منه، فصورة اللاهوت يمكن أن تصدق على خاصة من أنبياء الله ورسله الذين كانوا بحق صورة الله سبحانه وتعالى في الخلق.

الوهيت مانند ربوبیت است [\[508\]](#). اگر معنی «رب»، مربی باشد معنی «اله» نیز کسی است که برای رفع نقص و به دست آوردن کمال به او رجوع می کنند. همان طور که پدر را نسبت به فرزندانش می توان «رب» تلقی کرد و او را پروردگار خانواده نامید اگر مراد رابطه ی او با فرزندانش و آنچه بر ایشان افاضه می کند باشد، به همین ترتیب می توان صفت اله را بر پدر منطبق دانست، اگر منظور رابطه ی او با فرزندانش و آنچه از او طلب می کنند باشد. بنابراین صورت لاهوت را نیز می توان بر برگزیدگانی از انبیا و فرستادگان الهی که به حق صورت خدای سبحان در خلق هستند، منطبق دانست.

قال تعالى: (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) [509]، السجود في الأصل إنما هو لحقيقته وكنهه سبحانه وهو الرد الواجب على تجلي الحقيقة وظهورها للعابد، فالسجود نتيجة حتمية للمعرفة كما فعل رسول الله في المعراج، قال الصادق (ع): (... فلما رفع رأسه تجلت له العظمة فخر ساجداً من تلقاء نفسه لا لأمر أمر به ...) [510].

حق تعالى می فرماید: «چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید» [511]. سجود در اصل فقط برای حقیقت و کُنه خدای سبحان و پاسخی لازم به تجلی و ظهور حقیقت برای عابد می باشد. بنابراین سجده گزاری نتیجه ی حتمی معرفت است، همان طور که پیامبر خدا (ص) در معراج چنین کرد. امام صادق (ع) فرمود: «... هنگامی که سرش را بلند کرد عظمت برای او تجلی کرد، پس خود به خود و بدون این که دستوری به او داده شود، به سجده افتاد...» [512].

وسجود مخلوق لمخلوق یعنی تجلی حقیقته سبحانه وتعالی فی المسجد له، والحقیقة إنما تتجلی باللاهوت كما بینت سابقاً. إذن، فالمسجود له إنما سجد له لتجلی اللاهوت فيه، إذن فالآية تدل على أن اللاهوت قد تجلی فی آدم (ع) ولهذا أمر الله الملائكة بالسجود له، والآية أيضاً واضحة في أن اللاهوت تجلی فی آدم (ع) عند نفخ روح الله فيه (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)، إذن فروح الله هو صورة اللاهوت (الله خلق آدم على صورته)، فكان من الطبيعي أن يسجد لآدم عندما نفخ روح الله فيه، فهو في الحقيقة سجود لصورة اللاهوت التي تجلت في آدم وبالتالي فهو سجود للاهوت

الحقيقي الذي مثلته هذه الصورة وخليفته في خلقه (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً).

سجدهی مخلوق برای مخلوق، یعنی تجلی حقیقت خداوند سبحان و تعالی در «مسجود له» (کسی که بر او سجده می‌شود)، و همان‌طور که قبلاً شرح دادم، حقیقت فقط با لاهوت متجلی می‌گردد. بنابراین صرفاً به دلیل تجلی لاهوت در مسجود له، بر او سجده شده است. لذا آیه‌ی مزبور دلالت دارد بر این که لاهوت در آدم (ع) متجلی و نمایان گشت و از این رو، خداوند فرشتگان را به سجده بر او فرمان داد. آیه همچنین دلالت روشنی دارد بر این که به هنگام نفخ روح خدا در آدم (ع)، لاهوت در او جلوه‌گر شد: «و از روح خود در آن دمیدم»؛ بنابراین روح خدا همان صورت لاهوت است: «الله خلق آدم علی صورته» (خدا آدم را بر صورت خود افرید). لذا طبیعی بود که به هنگام نفخ روح الهی در آدم (ع)، بر او سجده شود چرا که این سجده، در واقع سجده بر صورت لاهوتی بود که در آدم تجلی یافت و به دنبال آن، سجده بر لاهوت حقیقی‌ای بود که این صورت و جانشین خدا در خلقتش آن را متمثل گشته بود: «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم».

والتجلي الأول للاهوت المطلق في الخلق وصورة الله الأوضح
وخليفة الله الحقيقي والمخلوق الأول والعقل الأول والكلمة الأولى
هو محمد .

و تجلی اول لاهوت مطلق در خلق، صورت نمایان خدا، جانشین واقعی خدا،
مخلوق اول، عقل اول و کلمه‌ی اول، حضرت محمد (ص) می‌باشد.

فيكون معنى الآية: (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)، أي إذا نفخت في آدم من نور محمد (513) فاسجدوا لآدم وأطيعوه، فسمى سبحانه وتعالى محمداً (رُوحِي) أي تجلي ألوهيتي وحياتي (514).

لذا آیهی «و از روح خود در آن دمیدم» به این معنا است که در آدم از نور محمد (ص) دمیدم [515]، پس بر آدم سجده گزارید و او را اطاعت کنید. بنابراین خدای سبحان محمد (ص) را «روح خود» نامیده است یعنی تجلی الوهیت و حیات من [516].

فمحمد صورة الله في الخلق والمطلوب من الخلق النظر فيها ليعرفوا الله، فإذا كانت علة الخلق هي المعرفة (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (517)، أي ليعرفون فيجب أن نعلم أن سبيل المعرفة الحقيقي هو محمد وبقية الأنبياء والأوصياء، كل منهم تجل وظهور لهذا السبيل، وكل بحسبه ليُعرَّفوا الخلق بالله (518) سبحانه، فالسجود في الحقيقة لم يكن لآدم (ع) بل لمحمد، ولهذا اشترط بتجلي حقيقة محمد في آدم (ع) (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ)، بل إنه سجود للاهوت الحقيقي الله سبحانه وتعالى بعد أن عرفنا أنه سجود لصورة أظهرت اللاهوت في الخلق (519).

پس حضرت محمد (ص) صورت خدا در خلق است و از خلق خواسته شده است که به او نظر کنند تا خدا را بشناسند. پس اگر انگیزه و غرض از آفرینش معرفت باشد: «(جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام)» [520] یعنی تا بشناسند، باید بدانیم که طریق شناخت حقیقی، محمد (ص) و سایر انبیا و اوصیا (ع) هستند و هر یک از اینها تجلی و ظهور این طریق می‌باشند، هر یک به

فراخور وضعیت خود تا خداوند سبحان را به خلق بشناسانند [521]. لذا این سجده در واقع نه برای آدم (ع) بلکه برای حضرت محمد (ص) بود و به همین دلیل به تجلی حقیقت محمد (ص) در آدم مشروط شده است: «چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید». حال که دریافتیم این سجده‌گزاری، سجده برای صورتی بوده که لاهوت در خلق ظاهر نموده است، لذا این سجود برای لاهوت حقیقی، خدای سبحان و متعال محسوب می‌شود [522].

فمحمد و علي (ع) والأئمة و عيسى (ع) فقراء إليه سبحانه وتعالى، ويحملون صفة اللاهوت أي أنهم يؤله إليهم في قضاء الحوائج وسد النقص وتحصيل الكمال، وهم يقضون الحوائج ويسدون النقص ويكملون الخلق ولكن بحول وقوة وبإذن الله فلا حول ولا قوة لهم إلا بالله، كما لا يقدر على تحريك ساكن. إلا بإذن الله، فاتصافهم بصفة اللاهوت كما تبين ليست من نوع ألوهيته المطلقة سبحانه بلى هم صورته سبحانه وأسماءه الحسنی ووجهه الذي واجه به خلقه، فبصفة اللاهوت التي اتصفوا بها تعرف ألوهيته الحقيقية سبحانه، فهم ليسوا آلهة تعبد من دونه ولا آلهة تعبد معه سبحانه كما تبين بل هم عباد مخلوقون يسدون النقص ويهبون الكمال بالله وبإذن الله سبحانه، وهذا معنى اتصافهم بصفة الألوهية، فهم ليسوا آلهة من دونه وليسوا شيئاً من دون الله، فهم خلق من خلقه قائمون به سبحانه وليسوا آلهة معه، أي أنهم ليسوا في مرتبة الألوهية الحقيقية بل هم في مرتبة الخلق، فهم تجلي الألوهية الحقيقية في الخلق، وهذا هو معنى أنهم الله في الخلق ومعنى أنهم صورة الله ومعنى أنهم وجه الله وأسماءه

الحسنی و أيضاً معنى أن الله معنا، وهذا يبين أيضاً أن من عرفهم عرف الله ومن جهلهم جهل الله؛ لأن الله سبحانه واجه سواهم من الخلق بهم؛ ولأنهم الصورة التي تحاكي اللاهوت الحقيقي.

محمد (ص) و علی (ع) و ائمه (ع) و عیسی (ع) فقیران درگاه خداوند سبحان و متعال و حاملان صفت لاهوت می باشند، یعنی در رفع حوایج و برطرف سازی نقص و تحصیل کمال به آنها مراجعه می شود و ایشان حوایج را برآورده می سازند و نقص را برطرف می نمایند و خلق را به کمال می رسانند ولی با حول و قوه و اذن خدا؛ زیرا اینها را هیچ حول و قوه ای نیست مگر به وسیله ی خدا؛ همان طور که آنها نمی توانند هیچ ساکنی را به حرکت درآورند مگر به اذن خدا. موصوف دانستن آنها به صفت الوهیت همان طور که پیشتر گذشت، از نوع الوهیت مطلق خداوند سبحان نیست. آری ایشان صورت خداوند سبحان و نامهای نیکوی او و صورت اویند که خلقش با آن به سویش رو می آورند و با استناد به صفت لاهوتی که به آن متصف گشته اند، الوهیت حقیقی خداوند سبحان شناخته می شود. اینها معبودانی نیستند که سواى الله پرستش شوند، و نه معبودانی که به همراه الله عبادت شوند؛ بلکه همان طور که بیان شد ایشان (ع) بندگانى مخلوق اند که به اذن خداوند و به وسیله ی خداوند سد نقص می کنند و کمال می بخشند؛ و این است معنای موصوف شدن شان به صفت الوهیت. ایشان خدایی سواى الله نیستند و حتی در مقابل خداوند، چیزی محسوب نمی شوند، بلکه مخلوقاتی در زمره ی آفریدگان خداوند می باشند که به او قائم اند و نه معبودی به همراه او. یعنی آنها در مرتبه ی الوهیت حقیقی نیستند بلکه در مرتبه ی خلق و تجلی الوهیت حقیقی برای خلق می باشند. این است معنای این سخن که ایشان خدای در خلق، صورت خدا، وجه خدا و نامهای نیکوی او هستند؛ همچنین این است معنای «خدا با ما است». این

مطلب روشن می‌سازد کسی که ایشان را شناخت خدا را شناخته و هر کس آنها را نشناسد خدا را نشناخته است زیرا خدای سبحان با آنها (ع) با سایر مخلوقات روبه‌رو می‌شود؛ چرا که آنها صورتی هستند که از لاهوت حقیقی حکایت می‌کنند.

(فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) [523]، أي من محاكاة اللاهوت وبالتالي تعريف الخلق به سبحانه.

«تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر» [524]: یعنی کپی و همانند لاهوت و به دنبال آن، شناخت خلق به او سبحان و متعال.

(يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ) [525]، أي يكاد أن يكون نوراً لا ظلمة فيه ويكاد أن ينير من نفسه ولكنه في الحقيقة ليس كذلك؛ لأن نوره من الله وليس من نفسه، ولذا اشتبه إبراهيم الخليل (ع) [526]، وكذا الملائكة في المعراج [527] بمحمد، فمحمد وآل محمد بهذه المرتبة، وغاية الخلق الوصول إلى هذه المرتبة، وهم نهاية الكمال الممكن للإنسان ولذا ختم الدين بمحمد وآل محمد وتختم الدنيا بمحمد وآل محمد.

«نزدیک است روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد» [528]: یعنی نزدیک است نوری بی‌ظلمت باشد و نزدیک است که به خودی خود روشنی بخشد ولی در حقیقت چنین نیست؛ زیرا نور او از خداوند است، نه از خودش (ص). به همین دلیل ابراهیم خلیل (ع) [529] و نیز فرشتگان در معراج [530] با حضرت محمد (ص) به اشتباه افتادند. محمد و آل محمد (ع) در چنین جایگاه و مرتبه‌ای قرار دارند. غایت خلق، وصول به این جایگاه

است و ایشان (ع) نهایت کمال ممکن برای انسان هستند و لذا دین به محمد و آل محمد (ع) ختم شد و دنیا نیز به محمد و آل محمد (ع) ختم می شود.

* * *

[] - کلاهما تحکیان العلاقة بین الغنی والفقیر بین کامل والناقص من حیث سد فقر الفقیر وتکمیل الناقص، ولكن الفرق أن الربوبية ناظرة من الأعلى إلى الأدنى أي من الغني الكامل إلى الفقير الناقص من المربي (الرب) إلى المربي (المربوب)، أما الألوهية فبالعكس أي من الأدنى إلى الأعلى، من الفقير الناقص إلى الغني الكامل من الذي يتأله إلى الإله الذي يؤله إليه، فالربوبية تشير إلى غنى وكمال الغني الكامل، بينما الألوهية تشير إلى فقر ونقص الفقير الناقص ولذا واجه سبحانه وتعالى وتجلت حقيقته سبحانه بالألوهية للعباد ليُعرف، فيعرف الخلق غناه وكماله وهم يتألّهون إليه ليسد فقرهم ويكمل نقصهم.

[508] - هر دو رابطه‌ی بین غنی و فقیر و بین کامل و ناقص از نظر رفع فقر فقیر و کامل کردن ناقص را حکایت می کنند. اما دیدگاه ربوبیت از بالا به پایین یعنی از غنی کامل به فقیر ناقص و از مربی (رب) به تربیت شده (مربوب) می باشد ولی دیدگاه الوهیت برعکس آن یعنی پایین به بالا و از فقیر ناقص به غنی کامل و از کسی که رو می کند تا خدایی که به آن رو می شود، می باشد. بنابراین ربوبیت به بی نیاز و کمال بی نیاز کامل اشاره دارد در حالی که الوهیت به فقر و نقص فقیر ناقص اشاره می نماید و از این رو، خداوند سبحان و متعال با الوهیت با بندگانش رو به رو می شود و حقیقتش را این گونه متجلی می فرماید تا او را بشناسند؛ پس خلق بی نیازی و کمال او را می شناسند در حالی که رو به سوی او دارند تا فقرشان برطرف شود و نقصشان کامل گردد.

[509] - ص: 72.

[510] - الکافی: ج 3 ص 482، أنظر الرواية في الملحق رقم (5).

[511] - ص: 72.

[512] - کافی: ج 3 ص 482. به متن روایت در پیوست 5 مراجعه نمایید.

[513] - ولعله لا يفوت المتدبر أن هناك كثيراً من الأنبياء والأوصياء هم أفضل من آدم (ع) وأعلى رتبة، فصورة الله التي خلق عليها آدم هي ليست الصورة الأولى (محمد) وروح الله التي نفخ منها في آدم هي ليست الروح الأولى (محمد)، إنما هي تجل من تجلياتها في الخلق، حيث إن بين آدم وبينها كل الخلق الذين هم أعلى رتبة من آدم (ع) ولكن يمكن أن نقول إنها هي لأنها تمثلها وتظهرها ولأنها تجل من تجلياتها.

[514] - محمد هو خليفة الله الحقيقي المراد الوصول إليه من هذا الخلق وبه يعرف الله، لهذا نفخ في آدم من الحقيقة المراد الوصول إليها. ولهذا فمن يستحق أن يسمى حقاً بروح الله وبصورة الله وبخليفة الله وبالعقل هو محمد، أما آدم عندما يسمى صورة الله أو خلق على صورة الله فلأنه خلق على صورة الله محمد؛ ولأن آدم مثل تجلياً لمحمد وعيسى (ع) عندما يسمى روح الله؛ فلأنه تجل لروح الله الحقيقي محمد (وتجد تفصيل ذلك في كتاب النبوة الخاتمة).

[515] - انسان صاحب اندیشه فراموش نمی‌کند که بسیاری از انبیا و اوصیا(ع) برتر از آدم (ع) بودند و رتبه‌ی بالاتری داشتند؛ بنابراین صورت خدا که آدم بر آن خلق شد، صورت اول (محمد ص) نبود و آن روح خداوندی که از آن در آدم دمیده شد، روح اول (محمد ص) نبود، فقط تجلی‌ای از تجلیات او در خلق بود، چیزی بین آدم و بین کل مخلوقات که رتبه‌ی بالاتری از آدم (ع) قرار داشتند ولی ما می‌توانیم چنین سخنی بر زبان برانیم چرا که آن (روح یا صورت) تمثیلی و ظهوری و تجلی‌ای از تجلیات آن می‌باشد.

[516] - محمد (ص) همان خلیفه‌ی الله حقیقی است که منظور از خلقت، رسیدن به او است و با او خدا شناخته می‌شود؛ بنابراین نفخ در آدم از حقیقتی بود که مراد رسیدن به آن است. از این رو به حق شایسته است که آن را روح خدا و صورت خدا و خلیفه‌ی خدا و عقل بنامیم چرا که او محمد (ص) است. اما آدم (ع) صورت خدا یا خلق شده براساس صورت خدا نامیده می‌شود چرا که او بر صورت خدا محمد (ص) خلق شده است و تمثیلی از تجلی محمد (ص) می‌باشد و عیسی (ع) روح الله نامیده می‌شود چرا که تجلی روح حقیقی خدا محمد (ص) می‌باشد (تفصیل بیشتر را در کتاب «نبوت خاتم» خواهید یافت).

[517] - الذاریات : 56.

[518] - الله سبحانه وتعالی فطر کل انسان لیصل الی هذه المرتبة (الله فی الخلق) حیث إن نفس کل انسان مخلوقة ومفطورة علی إظهار صورة اللاهوت، وهذا هو معنی (الله خلق آدم علی صورته) فکل انسان مؤهل لهذا والباب مفتوح فیما مضی والآن وفیما یأتی.

[519] - الإعراض عن السجود لآدم (ع) هو إعراض عن السجود لله سبحانه وتعالی، وإعراض عن المعرفة وركون إلى الجهل، وهو سفه ومنافٍ للحكمة بعد أن أصبح آدم (ع) يحمل آلة التعریف بالله سبحانه وتعالی.

[520] - ذاریات: 56.

[521] - خداوند سبحان و متعال همه‌ی انسان‌ها را به گونه‌ای آفرید که به این مرتبه (خدای در خلق) برسند به گونه‌ای که نفس تمام انسان‌ها برای ظهور صورت لاهوت آفریده و آراسته شده است؛ بنابراین معنی این جمله که «**خداوند آدم را بر صورت خود خلق نمود**» چنین می‌شود تمام انسان‌ها شایستگی چنین جایگاهی را دارند و در گذشته، حال و آینده باز بوده است و می‌باشد.

[522] - روی گردانی از سجده برای آدم (ع)، روی گردانی از سجده برای خداوند سبحان و متعال و روی گردانی از معرفت و متمایل شدن به جهل است و پس از این که آدم (ع) حامل وسیله‌ی شناخت خداوند سبحان و متعال شد، عملی سفیهانه و منافی حکمت محسوب می‌شود.

[523] - النجم : 9.

[524] - نجم: 9.

[525] - النور : 35.

[526] - (لَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ) الأنعام : 76 - 78.

[527] - قال أبو عبد الله (ع) : (إن الله العزيز الجبار عرج بنبيه إلى سمائه سبعاً، أما أولهن فبارك عليه، والثانية علمه فيها فرضه ثم عرج إلى السماء الدنيا فنفرت الملائكة إلى أطراف السماء، ثم خرت سجداً فقالت: سبوح قدوس ربنا ورب الملائكة والروح ما أشبه هذا النور

بنور ربنا، فقال جبرئيل (ع): الله أكبر الله أكبر، فسكتت الملائكة وفتحت أبواب السماء واجتمعت الملائكة، ثم جاءت فسلمت على النبي (الكافي: ج 3 ص 482، انظر الرواية كاملة في ملحق رقم (5)).

[528] - نور: 35.

[529] - «(چون شب او را فرو گرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار. من چون فرو شد، گفت: فروشوندگان را دوست ندارم * آنگاه ماه را دید که طلوع می‌کند. گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت: اگر پروردگار من مرا راه ننماید، از گمراهان خواهم بود * و چون خورشید را دید که طلوع می‌کند، گفت: این است پروردگار من، این بزرگتر است. و چون فرو شد، گفت: ای قوم من، از آنچه شریک خدایش می‌دانید بیزارم)» (انعام: 76 تا 78).

[530] - ابو عبدالله امام صادق (ع) فرمود: «خداوند عزیز و جبار پیامبرش (ص) را هفت بار به آسمانش عروج داد؛ بار اول، برکتش داد، بار دوم فرایضش را به او آموخت.... سپس به آسمان دنیا عروج نمود و فرشتگان به اطراف آسمان پراکنده شدند، سپس به سجده افتادند و گفتند: سبوح قدوس، پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح، چقدر این نور به نور پروردگار ما شبیه است. سپس آمدند و به پیامبر (ص) سلام کردند». کافی: ج 3 ص 482. متن کامل روایت را در پیوست 5 ببینید.